

La Langue déprimée et les défis de sa traduction en roman : un regard sur le style de Michel Houellebecq

Shima Tahmassebi¹ 

Doctorante en langue françaises, Université Islamique Azad, branche de Mashhad, Mashhad, Iran

Résumé

Michel Houellebecq, écrivain contemporain majeur et controversé, déploie avec une langue unique un univers de vide affectif, de désespoir et d'effondrement psychologique devant le lecteur. Dans ses œuvres, le langage n'est pas un outil neutre de narration, mais le reflet de l'état psychologique et existentiel des personnages : c'est une langue qui, par ses structures répétitives, son manque de dynamisme, son rythme monotone et son vocabulaire froid ou neutre, exprime une forme de mélancolie moderne et un ton « déprimé ». Cet article adopte une approche interdisciplinaire et psycholinguistique pour analyser ce ton dépressif au niveau des structures linguistiques, montrant comment la répétition, la monotonie, le vide sémantique et l'absence d'intensité narrative créent une expérience existentielle de tristesse, d'isolement et de stagnation. De plus, l'article examine les difficultés de traduction de ce ton particulier dans d'autres langues, mettant en lumière des défis tels que la transmission de l'indifférence psychologique, la préservation du rythme lassant et la recréation du silence sémantique.

Cette recherche démontre que, dans les œuvres de Houellebecq, la traduction n'est pas seulement un processus technique ou conceptuel : son caractère interdisciplinaire s'étend également au langage et à la structure narrative. L'innovation de l'article réside dans la considération de la « langue déprimée » comme un mécanisme linguistico-narratif intégré à la syntaxe, au rythme, au vocabulaire et à l'organisation de la narration. Traduire cette langue nécessite donc une sensibilité particulière, au-delà de la simple application de théories psychologiques ou sociologiques. Cette approche, en explorant le lien la langue, l'inconscient narratif et la traduction, offre une perspective nouvelle et interdisciplinaire sur l'étude des œuvres de Houellebecq.

Mots-clés : langue dépressive, traduction littéraire, Michel Houellebecq, stylistique, psychanalyse.

¹. E-mail: tahmassebi.sh57@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0006-2621-8472>

DOI: <https://doi.org/10.22067/rltf.2025.95610.1157>

The Depressed Language and The Challenges of Translating It in Fiction: A Look at Michel Houellebecq's Style

Shima Tahmassebi¹ 

PhD in French Language, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Mashhad, Iran

Abstract

Michel Houellebecq, a prominent and controversial contemporary French writer, presents readers with a world of emotional emptiness, despair, and psychological collapse through his unique language. In his works, language is not a neutral narrative tool but a reflection of the characters' psychological and existential states; it is a language that, through repetitive structures, a lack of dynamism, a monotonous rhythm, and a cold or neutral vocabulary, conveys a form of modern melancholy and a "depressed" tone. This article takes an interdisciplinary and psycholinguistic approach to examine this depressed tone at the level of linguistic structures, showing how repetition, monotony, semantic emptiness, and the absence of narrative intensity shape an existential experience of sorrow, isolation, and stasis. Furthermore, the article analyzes the challenges of translating this specific tone into other languages, highlighting difficulties such as conveying psychological indifference, preserving the weary rhythm, and recreating semantic silence.

The study demonstrates that in Houellebecq's works, translation is not merely a technical or conceptual process; its interdisciplinary nature extends to the levels of language and narrative structure. The article's innovation lies in treating "depressed language" as a linguistico-narrative mechanism embedded in syntax, rhythm, vocabulary, and narrative organization. Translating this language thus requires particular sensitivity, beyond the mere application of psychological or sociological theories. By exploring the connection between language, the narrative unconscious, and translation, this approach offers a novel and interdisciplinary perspective on the study of Houellebecq's works.

Keywords: Depressed language, literary translation, Michel Houellebecq, stylistics and psychology.

¹. E-mail: tahmassebi.sh57@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0006-2621-8472>

DOI: <https://doi.org/10.22067/rltf.2025.95610.1157>

زبان افسرده و چالش‌های ترجمه آن در رمان‌نویسی؛ با نگاهی به سبک میشل اوئلیک

مقاله پژوهشی

شیما طهماسبی^۱

دکتری زبان فرانسه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، مشهد، ایران

چکیده

میشل اوئلیک، نویسنده برجسته و بحث‌برانگیز معاصر فرانسه، با زبانی منحصربه‌فرد، جهانی از خلأ عاطفی، ناامیدی و فروپاشی روانی را پیش روی خواننده قرار می‌دهد. زبان در آثار او نه ابزاری خنثی برای روایت، بلکه بازتابی از وضعیت روانی و وجودی شخصیت‌هاست؛ زبانی که با ساختارهای تکراری، فقدان پویایی، ریتم یکنواخت و واژگان سرد یا خنثی، نوعی مالیخولیای مدرن و لحنی «افسرده» را بازنمایی می‌کند. این مقاله با رویکردی میان‌سبکی و روان‌شناختی به بررسی این لحن افسرده در سطح ساختارهای زبانی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه تکرار، تهی‌بودگی معنایی و حذف شور روایی، تجربه‌ای آگزیستانسیال از اندوه و سکون را شکل می‌دهند. افزون بر این، دشواری‌های ترجمه این لحن خاص را به زبان‌های دیگر تحلیل می‌کند و چالش‌هایی همچون انتقال بی‌تفاوتی روانی، حفظ ریتم خسته و بازآفرینی سکوت معنایی را برجسته می‌سازد. همچنین نشان می‌دهد در آثار اوئلیک، ترجمه تنها فرایندی فنی یا مفهومی نیست؛ بلکه میان‌رشته‌ای بودن آن به سطح زبان و ساختار روایت هم سرایت می‌کند. نوآوری مقاله در این است که «زبان افسرده» را به‌عنوان یک سازوکار زبانی-روایی می‌بیند که در نحو، ریتم، واژگان و سازمان روایت تنیده شده و ترجمه آن نیازمند دقت و حساسیت ویژه است؛ نه فقط اتکا به نظریه‌های روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی. این رویکرد، با توجه به پیوند میان زبان، ناخودآگاه روایی و ترجمه، چشم‌اندازی نو و میان‌رشته‌ای در مطالعه آثار اوئلیک ارائه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: زبان افسرده، ترجمه ادبی، میشل اوئلیک، سبک‌شناسی و روان‌شناسی.

^۱. E-mail: tahmassebi.sh57@gmail.com
<https://orcid.org/0009-0006-2621-8472>

DOI: <https://doi.org/10.22067/rltf.2025.95610.1157>

۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله: اوئلیک و زبان افسرده

میشل اوئلیک از برجسته‌ترین چهره‌های ادبیات معاصر فرانسه است؛ نویسنده‌ای که با نثری سرد و عاری از عاطفه، جهانی خالی از معنا، پیوند و امید را ترسیم می‌کند. آنچه آثار او را از دیگر نویسندگان هم‌عصر متمایز می‌کند، صرفاً مضمون تلخ یا نگاه بدبینانه‌اش نیست، بلکه شیوه‌ای است که این جهان‌نگری در سطح زبان و ساختار روایت تجسم می‌یابد. اوئلیک نه فقط درباره بحران روانی انسان مدرن می‌نویسد، بلکه این بحران را در لایه‌های نحوی، ریتمی و واژگانی بازتولید می‌کند؛ امری که امکان سخن گفتن از نوعی «زبان افسرده» را فراهم می‌سازد.

در/مکان یک جزیره، زبان افسرده به صورت روشن و نظام‌مند شکل می‌گیرد: جملات کوتاه و گزارشی، افعال کم‌تحرك، حذف لحظه‌پردازی‌های احساسی و تکرار ساختارهای زبانی، جهان داستانی را به فضایی بی‌روح، یکنواخت و تیره بدل می‌سازند. این ویژگی‌ها ریتم روایت را کند و خنثی از هرگونه تنش عاطفی می‌کنند؛ فضایی که شخصیت اصلی، دانیل، در آن با چرخه‌ای از تکرار، پوچی و فاصله‌گذاری عاطفی روبه‌روست. این رمان، زبان افسرده نه فقط در سطح مضمون، بلکه در ریتم و شبکه واژگانی نیز تثبیت شده است. تداوم ساخت‌های فعلی غیرکنشی، کاربرد مکرر قیدها و واژگان تهی‌ساز (مانند «هیچ»، «هرگز»، «دیگر») و الگوی روایت یکنواخت، سازوکاری زبانی می‌سازد که تجربه افسردگی را نه تنها توصیف، بلکه تولید می‌کند. بر این اساس، پژوهش حاضر تمرکز خود را بر/مکان یک جزیره قرار می‌دهد تا بتواند این فرایندهای زبانی را با دقت بیشتری شناسایی و تحلیل کند و نشان دهد که چگونه اوئلیک با بهره‌گیری از عناصر زبانی و روایی، حال‌وهوایی افسرده و بی‌تعامل می‌آفریند.

در این رمان افسردگی به شکلی از هویت تبدیل می‌شود که در تار و پود زبان حضور دارد. تکرار نحوی، واژگان خنثی، فقدان تنوع زبانی و ضرباهنگ کند روایت که همگی نوعی قطع عاطفی و بی‌حرکی معنا را بازتاب می‌دهند. کریستوا این الگو را «زبان افسرده» می‌نامد؛ زبانی که با فقدان عاطفه، گسست ارتباطی و فروپاشی توان معناپردازی مشخص می‌شود. در آثار اوئلیک، این زبان نه تنها بازتاب‌دهنده بحران روانی است، بلکه خود عامل بازتولید آن بوده و تجربه‌ای روانی را به ذهن خواننده منتقل می‌کند.

۱-۲. اهمیت و ضرورت پژوهش

اوئلبک در آثار خود چهره‌ای از انسان معاصر ترسیم می‌کند که گرفتار بحران‌های روانی، بی‌معنایی، فروپاشی ارتباطات انسانی و ماخلولیا است. همان‌گونه که فروید در توصیف ماخلولیا اشاره می‌کند، «ویژگی اساسی ماخلولیا فقدان علاقه به ابژه‌های جهان بیرون است؛ شکلی از بدبینی نسبت به جهان بیرون که آینده را به مثابه بن‌بستی غیرقابل تغییر می‌بیند» (حیدری، ۲۰۱۴، ص. ۳). فرد ماخلولیایی در غمگینی‌ای بی‌علت اسیر است، غمگینی‌ای که تنها نیروی حیات اوست. چنین توصیفاتی نشان می‌دهد که آثار اوئلبک نه تنها موضوعی برای تحلیل روان‌کاوانه‌اند، بلکه بستری برای بررسی نقش زبان در بازتولید بحران‌های روانی نیز فراهم می‌کنند. چنان‌که کریستوا اشاره می‌کند، برای افراد دچار افسردگی خودشیفته‌وار، غمگینی ابژه‌ای جانشین است که آن را درونی می‌کنند و می‌پروارند (Kristeva, 2009, p. 100).

۱-۳. اهداف پژوهش

این مقاله می‌کوشد نشان دهد که زبان و سبک نگارش اوئلبک در خدمت خلق فضایی روان‌پریشانه قرار دارد؛ سبکی که با ریتم کند، جملات ساده، افعال غیرکنشی و ساختارهای تکراری، نوعی افسردگی اگزیستانسیال را به خواننده القا می‌کند. این زبان، به تعبیر کریستوا، «زبان افسرده» است؛ زبانی تهی از کشش و انرژی روانی و گاه به سکوت می‌رسد: «زبان فرد افسرده، خشک، کند و گاه خاموش است؛ زبانی تهی از کشش و انرژی روانی» (Kristeva, 2009, p. 55). بر همین اساس، هدف پژوهش تحلیل چگونگی بازتاب افسردگی در سطح زبانی و بررسی امکان یا امتناع انتقال این ویژگی‌ها به زبان مقصد است.

۱-۴. پرسش‌های پژوهش

با توجه به مباحث مطرح‌شده، مسئله اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان ویژگی‌های زبانی و سبک‌شناختی موسوم به «زبان افسرده» را در آثار میشل اوئلبک شناسایی و میزان ترجمه‌پذیری آن‌ها را در زبان مقصد ارزیابی کرد. از این‌رو، پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از: (۱) مهم‌ترین مؤلفه‌های زبانی و روایی سازنده لحن افسرده در آثار اوئلبک کدام‌اند؟ (۲) این ویژگی‌ها تا چه اندازه در ترجمه فارسی قابل انتقال هستند؟ و (۳) تصمیمات مترجم چه نقشی در بازتولید و تقویت این لحن ایفا می‌کنند؟

۵-۱. پیشینه تحقیق و نوآوری پژوهش

در حوزه مطالعات مرتبط با «زبان افسرده» و تحلیل سبک نوشتاری میشل اوئلبک، پژوهش‌های اندکی به‌طور مستقیم به پیوند میان زبان، روان‌کاوی و ترجمه پرداخته‌اند. اغلب پژوهش‌ها—به‌ویژه در فرانسه—بر نقد اجتماعی، بحران سوژه و مضامین اگزیستانسیالیستی متمرکزند و تحلیل نظام‌مند ویژگی‌های زبانی - روانی آثار اوئلبک کمتر موردتوجه قرار گرفته است (Caron, 2015). کارون در این پژوهش مفهوم «نثر افسرده» را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که سبک اوئلبک بر پایه تکرار، حذف تنش‌های عاطفی و لحن خنثی بنا شده است؛ عناصری که بازتاب ساختارهای مالیخولیایی ذهن و تجربه روانی شخصیت‌ها هستند.

در مطالعات فارسی تنها دو مقاله با عناوین «واقعیت رنج انسانی: خوانش شوپنهاوری آثار میشل اوئلبک (۱)» و «زوال معنا: بازنمایی نیهیلیسم در آثار میشل اوئلبک و رضا قاسمی» (۲) منتشر شده که بیشتر بر جهان‌بینی و فلسفه بدبینانه اوئلبک تمرکز دارند و نه بر سازوکارهای زبانی و ترجمه‌پذیری لحن افسرده.

همچنین در حوزه مطالعات فرانسوی، چند مقاله تحلیلی با عناوین «میشل اوئلبک و بشریت در احتضار» (۳) و «ردپای شادی شوپنهاوری در آثار میشل اوئلبک» (۴) «کودک رها شده: زخم نخستین در اسطوره شخصی میشل اوئلبک» (۵) که همگی از آثار نویسنده همین مقاله هستند، به بررسی ریشه‌های فلسفی، اگزیستانسیال آثار اوئلبک پرداخته‌اند. بااین‌حال، هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور مشخص به مطالعه ساختارهای زبانی مؤلف لحن افسرده، یا به چگونگی انتقال این لحن در فرآیند ترجمه نپرداخته‌اند. به همین دلیل، رویکرد حاضر در ادبیات جایگاهی منحصربه‌فرد دارد. همچنین در سال‌های اخیر در نشریه «پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه» مقالاتی منتشر کرده است که از نظر نظری و روشی با موضوع پژوهش حاضر ارتباط مستقیم دارند: «ترجمه‌شناسی، رشته‌ای میان‌رشته‌ای: از ترجمه‌ناپذیری شعر تا فلسفه ترجمه» (۶) این مقاله با تأکید بر ماهیت میان‌رشته‌ای ترجمه، نشان می‌دهد که انتقال تجربه ذهنی و عاطفی متن مستلزم توجه به عناصر زیباشناختی و احساسی است؛ نکته‌ای که مستقیماً به بحث «زبان افسرده» مرتبط می‌شود و مقاله «نمود زبان مادری در ترجمه به‌مثابه مواجهه با هویت و فرهنگ» (۷) نشان

می‌دهد که ترجمه فرایندی صرفاً زبانی نیست، بلکه تحت تأثیر هویت و تجربه زیسته مترجم قرار دارد؛ موضوعی که در بحث انتقال لحن افسرده اهمیتی اساسی دارد. جمع‌بندی پیشینه نظری نشان می‌دهد با وجود تحقیقاتی درباره اوئلبک و سبک نوشتاری او، هیچ پژوهشی به رابطه میان چگونگی شکل‌گیری لحن افسرده در زبان او و شیوه انتقال این لحن در ترجمه نپرداخته است. این خلأ، ضرورت پژوهش حاضر را روشن می‌کند. نوآوری کار در آن است که با تلفیق روان‌کاوی، سبک‌شناسی و مطالعات ترجمه، «زبان افسرده» اوئلبک را هم در سطح نحوی، واژگانی و ریتمی و هم در سطح ترجمه‌پذیری بررسی می‌کند و نشان می‌دهد افسردگی چگونه در ساختار جمله و انتخاب واژگان تجلی می‌یابد و تا چه حد در ترجمه فارسی بازنمایی می‌شود. تمرکز بر رمان/مکان یک جزیره و نمونه‌های ترجمه فارسی آن نیز بُعدی کاربردی به پژوهش می‌دهد و امکان سنجش واقعی انتقال این لحن را فراهم می‌سازد.

۱-۶. روش‌شناسی پژوهش

روش‌شناسی این پژوهش بر سه خط اصلی استوار است: سبک‌شناسی، روان‌کاوی و ترجمه‌پژوهی؛ و هر سه بر پایه رمان/مکان یک جزیره پیش می‌روند. انتخاب این رمان به دلیل حضور پررنگ نشانه‌های زبانی هم‌سو با افسردگی—از ریتم کند و حذف کنش گرفته تا تکرار و انزوا بوده و آن را به مناسب‌ترین نمونه برای بررسی «زبان افسرده» بدل کرده است. در بخش سبک‌شناسی، بسامد افعال ایستا، جمله‌های کوتاه، تکرارها و واژگان منفی به صورت دستی و دقیق استخراج شد تا روشن شود این عناصر چگونه با هم ریتمی سرد و یکنواخت می‌سازند. سپس این داده‌ها در کنار خوانشی روان‌کاوانه از مفاهیم کریستوا، گرین قرار گرفت تا نشان داده شود که زبان اوئلبک فقط بازتاب‌دهنده افسردگی نیست، بلکه خود آن را تولید و تشدید می‌کند. در مرحله ترجمه‌پژوهی، دشواری‌های انتقال همین لحن به فارسی با اتکا به نظریه‌های برمن، ونوتی و بیکر بررسی شد. تحلیل نمونه‌ها نشان داد که ترجمه به راحتی می‌تواند این سردی و سکون را از بین ببرد—مثلاً با روان‌سازی بیش‌ازحد یا افزودن تصویری که در متن اصلی نیست. بر اساس همین چالش‌ها، راهبردهایی برای حفظ تکرار، بی‌حسی عاطفی و خلأ معنایی در ترجمه پیشنهاد شد.

در مجموع، این روش‌شناسی سه‌لایه نشان می‌دهد «زبان افسرده» تنها مجموعه‌ای از ویژگی‌های سبکی نیست، بلکه یک سازوکار روانی است که ترجمه آن نیز نیازمند حساسیت و دقتی ویژه است.

۲-۱. اهمیت ترجمه‌پذیری حالات روانی

ترجمه یکی از پیچیده‌ترین فرآیندهای ارتباطی است که نه تنها شامل تبدیل واژگان از یک زبان به زبان دیگر می‌شود، بلکه به‌طور عمده به انتقال معانی، احساسات و حالات روانی درونی نویسنده نیز بستگی دارد. یکی از چالش‌های اصلی در ترجمه ادبی انتقال حالات روانی همچون افسردگی و ناامیدی است. این حالات روانی، که به‌طور عمده از ویژگی‌های دنیای مدرن و بحران‌های روانی انسان‌های معاصر ناشی می‌شوند، با زبانی خاص و ساختارهای پیچیده‌ای در آثار اوتلیک ظاهر می‌شوند؛ بنابراین، پرسش کلیدی این است که چگونه مترجم می‌تواند این حالات روانی را در زبان مقصد به‌طور مؤثر بازتولید کند، بدون آنکه مفاهیم اصلی و لحن افسرده آثار دستخوش تغییرات غیرضروری گردد.

در این راستا، بسیاری از محققان در زمینه مطالعات ترجمه بر پیچیدگی‌ها و چالش‌های انتقال مفاهیم روان‌شناختی در ترجمه تأکید کرده‌اند. رومن یاکوبسن در مقاله خود «درباره جنبه‌های زبانی ترجمه»، سه نوع ترجمه را معرفی می‌کند: ترجمه درون‌زبانی (بازآوری در همان زبان)، ترجمه میان‌زبانی (از یک زبان به زبان دیگر)، و ترجمه میان‌نشانه‌ای (از زبان گفتار به سایر نظام‌های نشانه‌ای مانند تصویر یا موسیقی). در ترجمه میان‌زبانی، مترجم صرفاً با جایگزینی کلمات مواجه نیست، بلکه باید معنای روانی، فرهنگی و زبانی نهفته در متن را بازآفرینی کند. یاکوبسن تصریح می‌کند: «ترجمه شامل دو پیام معادل در دو رمزگان متفاوت است.» (Jakobson, 1959, p.23)

در ترجمه ادبی، بازنمایی حالات روانی شخصیت‌ها نیازمند درکی عمیق از روان‌شناسی، زبان‌شناسی و بافت فرهنگی است. مترجم باید فراتر از واژه‌ها، جهان ذهنی نویسنده را بازآفرینی کند. تفاوت‌های زبانی و فرهنگی، به‌ویژه در مفاهیم روانی مانند افسردگی، ممکن است معنای دقیق را در زبان مقصد دگرگون کنند و ترجمه آثار نویسندگانی با مضامین روان‌پریشانه را به چالشی جدی تبدیل کند.

اوئلبک در آثار خود از زبان افسرده‌ای استفاده می‌کند که نه تنها احساسات شخصیت‌ها را منتقل می‌کند، بلکه به ساختار کلیدی روایت و شخصیت‌پردازی نیز کمک می‌کند. در رمان *ذرات بنیادی*، شخصیت‌های اصلی برنارد و میشل با مشکلات روانی جدی مواجه هستند. این مشکلات روانی از طریق زبان و لحن مخصوصی که اوئلبک برای آن‌ها انتخاب می‌کند، به شدت بر متن سایه می‌اندازد. جملاتی همچون «هر روز همان روز است» و «این یک تسلسل بی‌پایان از لحظات خالی است» (Houellebecq, 1998, p. 120) نه تنها به‌طور آشکار افسردگی شخصیت‌ها را نشان می‌دهند، بلکه در متن و ساختار جملات نیز احساس پوچی و ناامیدی را به مخاطب منتقل می‌کنند. در ترجمه این جملات به زبان‌های دیگر، باید دقت شود که لحن منفی و بی‌انگیزگی که در زبان اصلی وجود دارد، به‌درستی منتقل شود.

لارنس ونوتی این موضوع را در کتاب *نامرئی بودن مترجم: تاریخچه‌ای از ترجمه نقد کرده* و آن را نتیجه «روان‌سازی زبانی»^۱ می‌داند؛ فرآیندی که در آن مترجم با هدف روان و سلیس جلوه دادن متن برای خواننده زبان مقصد، بخش‌هایی از لحن، ساختار و ناخودآگاه متن اصلی را حذف یا بی‌اثر می‌کند. ونوتی تصریح می‌کند که این نوع از ترجمه ممکن است به «ناپدید شدن لحن و معنای عمیق متن» بی‌انجامد و به‌ویژه در آثار ادبی که با حالات روانی شخصیت‌ها سر و کار دارند، ضربه جدی به تجربه خواننده وارد کند (Venuti, 1995, pp. 18–23).

بر اساس نظریات یاکوبسن و برمن، ترجمه ادبی تنها جابجایی واژگان نیست، بلکه نوعی میانجی‌گری روانی و فرهنگی است. مترجم باید تجربه درونی شخصیت‌ها را در زبان مقصد بازآفرینی کند، بدون آنکه پیچیدگی روانی یا بیگانگی متن اصلی را حذف کند. یاکوبسن بر ضرورت معادل‌سازی معنا در دو رمزگان مختلف تأکید دارد و براساس نظر برمن ترجمه نباید به بهانه روان‌سازی، تجربه عاطفی اثر را سطحی کند. از سوی دیگر، هارولد بلام بر ضرورت انتخاب واژگانی انعطاف‌پذیر و چندلایه در ترجمه تأکید دارد. او معتقد است: «مترجم باید بافت روانی متن اصلی را حفظ کند، نه صرفاً روایت سطحی آن را» (Bloom, 1998, p. 174). ترجمه آثار میشل اوئلبک به خاطر سبک خاص و پیچیدگی‌های روانی متن، بسیار دشوار است. مترجم باید احساس و عمق روانی متن را با دقت و تکنیک‌های ویژه منتقل کند تا از ساده‌سازی و

¹ Domestication

کم‌رنگ شدن بار عاطفی اثر جلوگیری شود. این کار علاوه بر زبان، نیازمند فهم فرهنگی و روان‌شناختی است.

۲. چارچوب نظری

۲-۱. افسردگی از دیدگاه روان‌کاوی

در روان‌کاوی کلاسیک، افسردگی یک وضعیت ساختاری در روان ناخودآگاه تلقی می‌شود که با زبان، حافظه و پیوندهای لیبیدویی گره خورده است. فروید در مقاله *سوگواری و مالیخولیا* (۱۹۱۷) میان سوگواری و مالیخولیا تفاوت می‌گذارد: در سوگواری، فرد به تدریج از ابژه از دست‌رفته جدا می‌شود، اما در مالیخولیا، ابژه درونی‌سازی شده و به بخشی از خود بدل می‌گردد در چنین شرایطی، فرد دچار خصومت درونی، احساس بی‌ارزشی و تمایلات خودتخریب‌گرانه می‌شود و این وضعیت بر زبان او نیز تأثیر می‌گذارد؛ به‌طوری‌که گفتار حالتی تکراری و منفعل به خود می‌گیرد.

کریستوا در کتاب *خورشید سیاه* افسردگی را ساختاری زبانی می‌داند که با زبان کند، یکنواخت، تهی از استعاره و عاطفه همراه است. او ریشه این زبان افسرده را در گسست پیوند عاطفی با «زبان مادرانه» می‌بیند. این تحلیل به فهم زبان سرد و بی‌احساس شخصیت‌های اوئلبک کمک می‌کند. ژاک لاکان افسردگی را ناشی از اختلال در جایگاه نمادین سوژه می‌داند؛ سوژه‌ای که در مواجهه با «نام پدر» فرومی‌پاشد و توانایی تولید معنا را از دست می‌دهد. این وضعیت در سبک روایی اوئلبک، که فاقد کنش و تحول دراماتیک است، دیده می‌شود. آندره گرین نیز در نظریه «زبان تهی» (۱۹۹۹) به گفتاری اشاره می‌کند که ساختار دارد اما انرژی عاطفی ندارد؛ این زبان در آثار اوئلبک با توصیف‌های مکانیکی و خالی از احساس نمایان می‌شود و نشان‌دهنده سرکوب تکانه‌های احساسی است.

از دیدگاه روان‌کاوی، زبان فرد افسرده را می‌توان حاصل فرآیندهای پیچیده روانی دانست؛ فرآیندهایی مثل درونی‌سازی ابژه، قطع ارتباط با میل و خواسته‌ها، و انسداد در ساختار نمادین. به بیان دیگر، زبان افسرده نتیجه مجموعه‌ای از تحولات درونی و گره‌خوردگی‌های روانی است که خود را در نحوه بیان فرد نشان می‌دهد. در آثار میشل اوئلبک، این زبان نه تنها بازتابی از

وضعیت ذهنی شخصیت‌ها، بلکه عنصر مؤثری در خلق روایت و فضا سازی است؛ زبانی که با سکوت، تکرار، و خشکی خود، جهان افسرده سوژه را به نحو تمام‌عیاری بازنمایی می‌کند.

۲-۲. سبک‌شناسی زبان افسرده

در *امکان* یک جزیره، نشانه‌های «زبان افسرده» فقط در محتوای داستان دیده نمی‌شود؛ بلکه در شیوه جمله‌سازی و انتخاب واژگان هم حضور دارد. وقتی متن را از نزدیک نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که ساخت‌های نحوی ساده و تکراری، واژه‌های خنثی و ریتم یکنواخت جملات، فضایی می‌سازند که حال‌وهوای شخصیت‌ها را به‌طور مستقیم منتقل می‌کند. به‌بیان‌دیگر، افسردگی در این رمان فقط موضوع روایت نیست، بلکه در خود زبان جا گرفته و همان‌جا عمل می‌کند. همین الگوهای محدود و تکرارشونده باعث می‌شود خواننده نیز همان حس سنگینی و بی‌حرکی را احساس کند؛ حسی که بخش مهمی از جهان روایی اوئلیک را شکل می‌دهد.

۲-۲-۱. واژگان افسرده / خنثی

واژه‌هایی که اوئلیک برای نشان‌دادن خستگی و فرسودگی به کار می‌برد، در طول رمان مدام تکرار می‌شوند و شبکه‌ای از معنای منفی را می‌سازند. این واژگان فقط برای توصیف حال‌وهوای شخصیت‌ها نیستند؛ نقش مهم‌تری دارند. آن‌ها مثل عناصر ثابت متن عمل می‌کنند و بخش زیادی از لحن افسرده رمان را شکل می‌دهند. تکرار همین واژه‌هاست که احساس بی‌معنایی و خستگی را در فضای روایت پررنگ می‌کند.

جدول ۱- آمار واژگان افسرده در رمان *امکان* یک جزیره

واژه / ریشه	بسامد	نمونه صفحات
fatigué / fatigue	۱۹	۱۲، ۸۱، ۱۰۶، ۱۷۹، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۶۹، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۱۵، ۴۶ ۸، ۴۷۸، ۴۸۴
vide	۲۷	۴۴، ۵۷، ۹۰، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۸۷، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳، ...
immobile	۹	۱۲، ۴۴، ۳۳۴، ۳۸۶، ۴۱۱، ۴۴۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۱
rien	۱۸۰	۲۰، ۲۴، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۳، ۵۱، ۶۹، ۸۰، ۸۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۰، ...

jamais	۱۷۰	۲۱،۲۲،۲۴،۲۶،۳۰،۳۱،۳۲،۳۷،۴۰،۴۳،۴۵،۵۳،۵،...
toujours	۱۲۱	۳۲،۳۴،۴۰،۴۱،۴۳،۵۵،۶۱،۷۳،۷۴،۸۱،۸۶،۹۰،۹۶،۹۸، ...

این داده‌ها نشان می‌دهد که «واژگان افسرده» در رمان یک عنصر پراکنده یا تصادفی نیست، بلکه بخشی اساسی از شکل‌گیری زبان متن است. ریشه‌هایی مثل rien و jamais بسیار در کنار افعال منفعل تکرار می‌شوند و با هم فضایی می‌سازند که بر بی‌عملی و احساس تهی‌بودگی استوار است.

۲-۲-۲. افعال و ریتم غیرکنشی

ریتم حاکم بر زبان اوئلبک ریتمی «غیرفعال» است؛ ریتمی که در آن حرکت و پیش‌روی تقریباً از میان می‌رود و متن بیشتر به سمت گزارش‌های ایستا، حالات خسته و تجربه‌های بی‌انرژی کشیده می‌شود. افعالی مانند je n'avais plus، je ne parvenais pas یا il semblait نشان می‌دهند که شخصیت‌ها کمتر در مقام کنشگر ظاهر می‌شوند و بیشتر در موقعیت تماشاگران فرسوده قرار دارند. گویی خودِ زبان نیز، در سطح نحوی، توان حرکت و عمل را از دست داده است.

جدول ۲- بسامد ساخت‌های فعلی غیرکنشی

نمونه صفحات	بسامد	ساخت فعلی
۸۸،۱۸۹،۲۰۴،۲۷۳،۲۷۹،۳۱۸،۴۱۶،۴۳۸،...	۱۷	je marchais / je marchai / je marche
۲۴،۶۱،۸۶،۹۹،۲۰۹،۳۵۳،...	۱۴	je ne parvenais pas / je ne parviens pas
۸،۶۴،۸۳،۱۳۴،۱۳۷،۱۷۳،۱۸۹،۲۰۴،۲۳۳،۲۶۱،...	۳۴	je n'avais plus / je n'ai plus
۲۱،۳۱،۴۱،۸۲،۸۶،۱۱۰،۱۲۱،۱۲۳،۱۲۵،۱۵۴،...	۶۵	il semblait / il me semblait
۲۰،۲۷،۳۹،۶۷،۷۱،۹۷،۱۰۵،۱۳۱،۱۳۳،۱۶۵،۱۸۳،...	۵۴	il n'y avait / il n'y a pas

این افعال نشان می‌دهند که تجربه شخصیت‌ها از حالت فعال و کنش‌گرانه به تجربه‌ای از فقدان و بی‌انگیزگی تغییر یافته است. نکته مهم این است که این الگوها به‌طور مداوم تکرار می‌شوند؛ بنابراین زبان افسرده‌ای که در متن مشاهده می‌کنیم، نتیجه انتخاب‌های شخصی نیست، بلکه نمایانگر یک سبک زبانی پایدار است.

۳-۲-۲. ساخت‌های نحوی تکراری و یکنواخت

یکی از ابزارهای اصلی اوئلبک در ایجاد ریتم افسرده، تکرار الگوهای نحوی ثابت و تغییرناپذیر است. این تکرار، ضرباهنگی خسته و فرسایشی پدید می‌آورد؛ ضرباهنگی که نه‌تنها انرژی روایت را می‌گیرد، بلکه حس فرسودگی و گرفتار بودن در چرخه‌ای یکنواخت را به‌روشنی به خواننده منتقل می‌کند.

جدول ۳- بسامد الگوهای نحوی ثابت

نمونه صفحات	بسامد	الگوی نحوی
۲۱،۳۷،۳۹،۶۷،۶۹،۷۲،۸۲،۸۶،۸۷،۱۰۵،...	۷۱	il y avait
۱۲،۱۹،۲۳،۳۶،۳۷،۳۸،۳۹،۴۰،۴۱،۴۲،۴۸،...	۲۳۶	c'était
۱۳۴،۱۳۷،۱۷۳،۱۸۹،۲۰۴،۲۶۱،۲۷۰،۴۱	۲۹	je n'avais pas / je n'ai pas
۱۰۰،۱۳۲،۱۷۴،۱۷۶،۱۸۲،۱۸۴،۲۱۱،۲۱،... ۴	۲۰	je savais que...
۱۲،۱۳،۱۹،۲۹،۳۹،۵۳،۶۶،۷۵،۸۱،۹۳،۹۸،...	۱۱۱	il était...

تکرار الگوهایی مانند c'était یا il y avait به شکل‌گیری نثری یکنواخت کمک می‌کند؛ سبکی که عمدتاً فاقد اوج و فرودهای عاطفی است. این الگوها نه‌تنها ریتم متن را شکل می‌دهند، بلکه لحن روایت را به سمت حس بی‌حسی و انفعال هدایت می‌کنند.

بر اساس تحلیل کمی این پژوهش، سه دسته اصلی از عناصر سبکی واژگان تهی‌کننده، افعال غیرکنشی و الگوهای نحوی یکنواخت در سراسر رمان با بسامدی چشمگیر دیده می‌شوند. واژگانی مانند rien، jamais و toujours به‌عنوان شاخص‌های منفی، ساخت‌هایی چون c'était و il y avait به‌عنوان قالب‌های یکنواخت، و افعال غیرکنشی مانند je n'avais plus یا il

semblait به عنوان نشانه‌های انفعال، همگی در کنار یکدیگر زبان افسرده را به مثابه یک نظام زبانی مستقل تثبیت می‌کنند. بدین ترتیب، «زبان افسرده» در آثار اوئلبک صرفاً یک برداشت ذهنی یا مفهوم انتزاعی نیست، بلکه یک ساختار نحوی-واژگانی قابل اندازه‌گیری است؛ ساختاری که نه تنها معنا، بلکه تجربه روانی متن را نیز شکل می‌دهد. به همین دلیل، بازآفرینی آن در ترجمه، تنها با انتقال معنای سطحی ممکن نیست؛ بلکه مستلزم بازسازی همان ریتم، تکرار و بسامد ساختارها در زبان مقصد است.

۲-۳. روان‌شناسی ترجمه و بازنمایی لحن

ترجمه متونی با بار روانی سنگین، به‌ویژه آثاری که حال‌وهوای افسرده یا روان‌پریشانه دارند، فراتر از انتقال ساده واژگان است. برای این کار، مترجم باید بتواند ابعاد عاطفی و ناخودآگاه متن را در زبان مقصد بازآفرینی کند. مترجم، درست مانند یک روان‌کاو، باید ساختارهای زبانی-روانی متن را رمزگشایی کند؛ رویکردی که مونیکا بیکر آن را «روان‌شناسی ترجمه» می‌نامد (Baker, 2000). او تأکید می‌کند که لحن چیزی بیش از انتخاب واژه‌هاست و برای حفظ آن باید به سکوت‌ها، مکث‌ها و ناگفته‌های متن توجه شود. در آثار اوئلبک، زبان افسرده اغلب با تکرارهای نحوی، افعال غیرکنشی و نثری مکانیکی همراه است؛ ویژگی‌هایی که بدون حساسیت روان‌شناختی در ترجمه، ممکن است ناخواسته تغییر کنند یا ملایم شوند و در نتیجه، لحن اصلی اثر از بین برود.

آنتوان برمن هشدار می‌دهد که «خشونت ساختاری» در فرآیند ترجمه می‌تواند جنبه‌های بیگانگی، گسست و بار روانی متن را از میان ببرد؛ عناصری که برای حفظ اصالت اثر حیاتی‌اند. به باور او، ترجمه موفق نه در روان‌سازی بیش‌ازحد، بلکه در حفظ همین ناهماهنگی‌ها و ناآرامی‌هاست. به همین ترتیب، لارنس ونوتی نیز انتقاد می‌کند که روان‌سازی در ترجمه تجربه فرهنگی و روانی متن اصلی را به حاشیه می‌برد. این نکته در مورد ترجمه لحن افسرده آثار اوئلبک اهمیت ویژه‌ای دارد؛ چراکه روان‌سازی می‌تواند «خشونت خاموش» و «رنج فروخورده»‌ای را که در متن اصلی نهفته است، نابود کند (Venuti, 1995, pp.18-23).

بر این اساس، ترجمه لحن افسرده نیازمند دو رویکرد مکمل است:

۱. تحلیل سبک‌شناختی لحن در زبان مبدأ: مترجم باید با استفاده از ابزارهای زبان‌شناسی توصیفی، ویژگی‌هایی مانند نحوه چیدمان واژگان، ترکیب‌های نحوی، بسامد تکرار و ضرباهنگ متن را شناسایی کند. این تحلیل پیش‌شرط لازم برای بازآفرینی تجربه افسردگی در زبان مقصد است.

۲. درک روان‌زبان‌شناختی از سوژه روایی و خود مترجم: مترجم باید نسبت به تأثیرات ناخودآگاه خود در فرایند تفسیر آگاه باشد. مطالعات شناختی در ترجمه، مانند آنچه کاترین میسون (Mason, 2001) مطرح می‌کند، نشان داده‌اند که تجربه‌های زیسته، نگرش‌های عاطفی و زمینه‌های فرهنگی مترجم نقش تعیین‌کننده‌ای در بازنمایی لحن دارند.

در این میان، یکی از دشواری‌های اصلی ترجمه مطرح می‌شود: بخش‌هایی از متن که لحن و بار عاطفی‌شان چنان با زمینه فرهنگی گره خورده است که یافتن معادل دقیق برای آن‌ها تقریباً غیرممکن است؛ به عبارت دیگر، بعضی عناصر زبانی و فرهنگی آن‌قدر ویژه و منحصر به فردند که ترجمه کامل و وفادار به متن اصلی را دشوار یا حتی ناممکن می‌کنند. در چنین موقعیت‌هایی، مترجم باید تصمیم بگیرد که آیا برابری معنایی^۱ را فدای بازتاب عاطفی کند یا برعکس. به بیان دیگر، پرسش اصلی آن است که وفاداری به لحن تا چه اندازه بر وفاداری به واژه‌ها مقدم است؟ هم‌زمان، رویکردهای پسااستعماری در مطالعات ترجمه نیز به این بحث ورود کرده‌اند. آن‌ها با تأکید بر قدرت زبان، نشان می‌دهند که ترجمه، عرصه‌ای برای «بازنویسی هویت فرهنگی و روانی» است (Bassnett, & Trivedi, 1999). در این روایت، ترجمه اوئلبک صرفاً بازآفرینی لحن نویسنده نیست؛ بلکه انتقال بحرانی عمیق‌تر است. این بحران، بازتاب نوعی جهان‌بینی خاص است: جهان‌شناسی انسان مدرن غربی که در فضایی آکنده از پوچی، گسست، و مالیخولیا گرفتار آمده است. در واقع، ترجمه نه فقط واژگان، بلکه تمام این وضعیت آشفته و بحران‌زده را به مخاطب منتقل می‌کند. می‌توان گفت ترجمه فضای افسرده و سنگین آثار اوئلبک نیازمند رویکردی است که میان مهارت فنی ترجمه و وفاداری به متن اصلی تعادل برقرار کند. این نوع ترجمه صرفاً انتقال واژه‌ها نیست، بلکه بازتاب‌دهنده رنج انسانی و زخم‌های روانی نهفته

^۱equivalence

در متن است. هرگونه ساده‌سازی یا روان‌سازی بیش‌ازحد می‌تواند این تلخی و رنج را از میان برده و اصالت اثر را خدشه‌دار کند.

۳. تحلیل سبک زبانی

در آثار میشل اوئلبک، زبان تنها ابزاری برای انتقال معنا نیست؛ بلکه به بستری روانی برای نمایش حالات ذهنی و اختلالات عاطفی تبدیل می‌شود. سبک زبانی او سرشار از نوعی «فراساخت مالیخولیایی» است که در ساختار جملات نیز نمایان است. جملات معمولاً کوتاه، مستقیم و عاری از پیچیدگی‌های نحوی‌اند، و همین ویژگی به نوشتار او حالتی گزارش‌گونه، خشک و سرد می‌بخشد. این خصوصیات، نوعی ایستایی زمانی و انسداد میل را در فضای روایی آثار او بازتاب می‌دهند (Kristeva, 1989, p.74).

به‌عنوان نمونه، در *امکان* یک جزیره راوی در توصیف وضعیت خود از الگوهای جمله‌ای بسیار کوتاه استفاده می‌کند: «تمام آن شب راه رفتم، بعد روز بعدش، بعد هم شب بعد، و بخش زیادی از روز سوم را نیز در راه بودم» (۸) این ریتم یکنواخت، مستقیماً نوعی تجربهٔ افسردگی‌وار را بازنمایی می‌کند؛ گویی زمان کش می‌آید و حرکت، معنای خود را از دست می‌دهد.

در جای دیگری، راوی با زبانی سرد و خالی از هرگونه بیان احساسی، به توصیف وضعیت روانی و به‌ویژه تجربه فقدان می‌پردازد. در این رمان، افعالی که دلالت بر کنش، میل یا انگیزش دارند مانند «خواستن»، «امید داشتن» یا «آرزو کردن» — بسیار کم‌اند. اوئلبک به جای آن‌ها از افعال ایستا و توصیفی استفاده می‌کند. برای نمونه، در بخش‌های پایانی رمان می‌خوانیم: «خوشبختی دیگر افقی دست‌یافتنی نبود. جهان خیانت کرده بود.» (۹)

این جمله‌ها با افعال ربطی نه‌تنها فقر هیجانی را بازنمایی می‌کنند، بلکه جهان‌بینی خاص اوئلبک را نیز به تصویر می‌کشند — جهانی فاقد امکان، فاقد معنا و درنهایت تهی. ریتم روایت آرام، خطی و یکنواخت است. اوئلبک با تکرار کنش‌های ساده و کم‌اهمیت، تجربه‌ای شبیه «ایستایی روانی» خلق می‌کند. برای نمونه، پس از مرگ فوکس، راوی توصیفی دقیق اما کاملاً بی‌احساس ارائه می‌دهد. در مجموع، این سبک سرد و خالی از کنش، زبان اوئلبک را فراتر از یک ابزار ساده روایت می‌کند؛ زبان تبدیل می‌شود به بازتابی مستقیم از بحران‌های درونی، فروپاشی

اجتماعی و تجربه‌های روانی شخصیت‌ها. از همین رو، آثار اوئلبک نه تنها در عرصه ادبی، بلکه در حوزه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند. این ویژگی‌ها باعث می‌شوند خواننده به‌سختی با شخصیت‌ها همدل شود و روایت آرام و یکنواخت آثار اوئلبک، حس تکرار را منتقل کند. در رمان/مکان یک جزیره اوئلبک افسردگی را به‌عنوان تجربه‌ای درونی و جسمانی نشان می‌دهد که کل وجود فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد و فراتر از دوگانگی جسم و روح می‌رود. روایت پراکنده و بدون پیوستگی داستانی او این احساس ناتوانی و سردرگمی را به خواننده منتقل می‌کند؛ یک «ضد-روایت» واقعی از افسردگی.

۴. چالش‌های ترجمه زبان افسرده

ترجمه زبان افسرده از پیچیده‌ترین و حساس‌ترین حوزه‌های ترجمه ادبی است. این نوع زبان تنها ابزاری برای روایت نیست؛ بلکه ساختاری زنده و پویاست که تجربه‌های ذهنی خاصی مانند افسردگی، پوچی و ناامیدی را بازتاب می‌دهد. از این رو، ترجمه زبان افسرده تنها مسئله‌ای زبانی ساده نیست، بلکه فرآیندی روان‌شناختی، فرهنگی و حتی اگزیستانسیال است که مترجم را در سطحی عمیق با لایه‌های ناخودآگاه متن روبه‌رو می‌کند.

۴-۱. بازآفرینی لحن یکنواخت، خنثی و سرد

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های ترجمه زبان افسرده، حفظ همان لحن یکنواخت و بی‌احساس متن اصلی است. اوئلبک با جملات ساده، افعال بی‌طرف و واژگانی سرد، دنیایی خلق می‌کند که انگار هیچ هیجان یا تغییر درونی در آن رخ نمی‌دهد. بازسازی این فضای خاص در زبان مقصد، بدون آنکه ترجمه حالت مصنوعی یا ناقص پیدا کند، نیازمند دقت و ظرافت فراوان است؛ زیرا کوچک‌ترین اشتباه می‌تواند تمام حس و حال اثر را برهم بزند. لارنس ونوتی نیز به همین نکته اشاره کرده و می‌گوید یکی از خطرات متداول در ترجمه، «روان‌سازی» است؛ یعنی وقتی مترجم برای قابل‌فهم‌تر کردن متن، لحن و ویژگی‌های ناخوشایند متن اصلی را حذف می‌کند. ونوتی هشدار می‌دهد که «روان‌سازی بیش‌ازحد می‌تواند عناصر کلیدی ناخودآگاه متن را از بین ببرد و تجربه وجودی آن را بی‌اثر کند» (Venuti, 1995, pp. 19-24).

«شاید شصت سال دیگر برای زندگی کردن داشته‌م؛ بیش از بیست هزار روز که همگی یکسان می‌گذشتند» (۱۰) این جمله نمونه‌ای از لحن افسرده اوئلبک است. ساختار جمله ساده و خطی

است؛ خبری و خالی از هرگونه اوج یا تنش احساسی. حتی استفاده از *peut-être* (شاید) نوعی تردید ذهنی را منتقل می‌کند، بدون اینکه بار احساسی شدیدی ایجاد کند. جمله به گونه‌ای نوشته شده که یکنواختی و سکون زمان را تأکید می‌کند: «بیست‌هزار روز که همه یکسان بودند» نشان‌دهنده تکرار و رکود زندگی است و هیچ حس هیجان یا حرکت در آن دیده نمی‌شود. این نمونه نشان می‌دهد که وفاداری به لحن افسرده اوئلبک تنها به ترجمه دقیق واژگان محدود نمی‌شود؛ بلکه حفظ ساختار ساده، ریتم یکنواخت و تنش عاطفی نیز اهمیت فراوان دارد. و یا جمله «جز احساسی خفیف، تیره و تغذیه‌کننده، هیچ چیز دیگری حس نمی‌کردم» (۱۱) اوئلبک عمداً از بیان احساسات شدید یا آشکار خودداری کرده و حتی احساسی که وجود دارد، بسیار کم‌رنگ و مبهم است حسی ضعیف و نامشخص. همین انتخاب زبانی باعث می‌شود جمله سرد و خنثی به نظر برسد و حال روانی شخصیت را با دقت و بی‌طرفی به تصویر بکشد. این نمونه نشان می‌دهد که در ترجمه «زبان افسرده»، حفظ سادگی و کمبود شدت عاطفی مهم‌تر از انتقال صرف معناست؛ هر افزودگی یا تأکید اضافی می‌تواند لحن سرد و افسرده متن را مخدوش کند.

۴-۲. شکاف‌های فرهنگی در بازنمایی روان‌پریشی و افسردگی

لحن افسرده، برخلاف تصور اولیه، مفهومی جهانی و قابل انتقال ساده به هر زبانی نیست. در زبان فرانسه، افسردگی تنها یک تجربه فردی یا اختلال روانی ساده نیست؛ بلکه ریشه در سنت‌های فکری عمیق دارد، مثل اگزیستانسیالیسم، نقد اجتماعی و روان‌کاوی لاکانی. در این زمینه، افسردگی بیشتر به عنوان بخشی از ساختار اجتماعی و فرهنگی دیده می‌شود و تجربه‌ای جمعی نیز پیدا می‌کند؛ فراتر از محدودیت‌های روان فردی. در فرهنگ‌های دیگر، نگاه به افسردگی معمولاً بالینی یا رفتاری است، بنابراین وقتی با نویسندگانی مثل اوئلبک مواجه می‌شوند—که جهان را از دریچه نوعی ملال فلسفی و پوچی اگزیستانسیال روایت می‌کند—لحن افسرده خاص او برایشان ممکن است بیگانه یا ناآشنا باشد. جنیفر ویلگینگ نیز اشاره می‌کند که اوئلبک فجایع شدید را با همان لحن یکنواخت و روزمره توصیف می‌کند. در نتیجه، مرز میان عادی و تراژیک از میان می‌رود: بحران‌ها به امر عادی تبدیل می‌شوند و زندگی روزمره رنگی تراژیک پیدا می‌کند. زبان افسرده اوئلبک به این ترتیب وسیله‌ای است برای نشان دادن جامعه‌ای که در آن خستگی و خشونت امری طبیعی شده‌اند. (Willging, 2024) این تفاوت نگرش، کار مترجم را بسیار

پیچیده می‌کند. مترجم باید بتواند میان دو ضرورت تعادل برقرار کند: وفادار ماندن به لحن و فضای خاص متن اصلی، و قابل فهم و پذیرفتنی بودن آن فضا برای خواننده زبان مقصد. در واقع، ترجمه چنین متونی تنها جابجایی واژه‌ها نیست؛ بلکه نیازمند درک عمیق زمینه‌های فرهنگی و روان‌شناختی هر دو زبان و جهان‌بینی آن‌هاست (Baker, 2000. pp. 103-105).

در جمله «دیگر هیچ میلی نداشتم... به نظر می‌رسید واقعاً خسته شده‌ام» (۱۲) اوئلبک از خستگی معمولی حرف نمی‌زند؛ اینجا با نوعی فرسودگی عمیق روبه‌رویم، خستگی‌ای که هم بدن و هم روان را از درون تهی کرده است. تعبیر «کمترین انگیزه» نشان می‌دهد که حتی پایه‌ای‌ترین دلایل ادامه‌دادن زندگی هم برای شخصیت رنگ باخته‌اند. جمله بعدی نیز این احساس را تثبیت می‌کند: خستگی‌ای که بیشتر شبیه خاموش شدن تدریجی نیروی حیات است تا یک خستگی گذرا. چنین لحنی یادآور این نکته است که مترجم در برخورد با «زبان افسرده» باید چیزی فراتر از معنا را منتقل کند؛ باید کیفیت این فرسودگی و بی‌میلی را نیز در زبان مقصد بازآفرینی کند. هر تغییری که این عمق را کم‌رنگ کند، لحن اوئلبک را از حالت سرد و فروپاشیده‌اش دور می‌سازد.

۴-۳. انتقال ریتم کند و ساختارهای تکراری

ریتم در زبان افسرده، برخلاف زبان‌های پرنفس و موسیقایی، از حرکت ایجاد نمی‌شود بلکه بر پایه ایستایی و تکرار شکل می‌گیرد. در آثار اوئلبک، این ریتم کند و یکنواخت ناشی از تکرارهای ساختاری، سکون نحوی و حذف هرگونه فراز و فرود احساسی است؛ گویی زمان در روایت متوقف شده و شخصیت‌ها در چرخه‌ای خسته‌کننده از روزمرگی گرفتارند. این ویژگی‌ها به‌خوبی با فضای روانی و اگزیستانسیال داستان هماهنگ‌اند.

اما وقتی پای ترجمه به میان می‌آید، همین تکرارها می‌توانند تبدیل به چالشی جدی شوند. اگر مترجم الگوهای تکراری را بدون تغییر به زبان مقصد منتقل کند، ممکن است خواننده احساس خستگی یا دلزدگی کند و از متن فاصله بگیرد. آنتوان برمن به‌درستی تأکید می‌کند که ترجمه خوب باید بتواند حتی سکون و ایستایی متن را بازآفرینی کند، بی‌آنکه تجربه خواندن را از بین ببرد. (Berman, 1999) این کار به مهارت‌های خاصی نیاز دارد: استفاده از تکرارهای

معنایی به جای صرفاً زبانی، بازی با ضرباهنگ جمله‌ها و خلق بافتی احساسی که لحن افسرده را حفظ کند و درعین حال خواننده را درگیر نگه دارد.

«روزها بلندتر می‌شد... تلویزیون اصلاً نگاه نمی‌کردم... دیگر زیاد نمی‌خواندم... حتی به ذهنم نمی‌رسید نگاهی بیندازم» (۱۳) این جمله که یکنواختی و رکود زندگی روزمره را به تصویر می‌کشد که ساختاری عمداً ساده، خبری و تکراری دارد. هر جمله با فاعل «من» آغاز می‌شود و فعل‌ها کوتاه و مستقیم هستند و این تکرار و فقدان تنوع نحوی، ریتمی کند، بی‌تغییر و خسته‌کننده ایجاد می‌کند که حس یکنواختی و بی‌حالی شخصیت را نشان می‌دهد. در ترجمه «زبان افسرده»، این تکرارها باید با دقت و ظرافت حفظ شوند تا ریتم سرد و یکنواخت جمله اصلی آسیب نبیند. علاوه بر این، مترجم نباید تلاش کند متن را زیباتر یا روان‌تر کند، زیرا هرگونه تنوع اضافی در ساختار یا لحن می‌تواند اثر روانی متن اصلی را تضعیف کند و حس بی‌تفاوتی و رکود را از بین ببرد.

۴-۴. ترجمه‌گر به مثابه خواننده روان کاوانه

در مواجهه با آثاری مانند نوشته‌های اوئلبک، مترجم تنها با لایه ظاهری و صریح متن سر و کار ندارد؛ بلکه باید به سطوح عمیق‌تر و حتی ناخودآگاه اثر نیز توجه کند. در ترجمه زبان افسرده، عناصری مانند سکوت‌ها، مکث‌ها و تکرارهای غیرمعمول، حاملان اصلی معنا هستند. در چنین شرایطی، مترجم تا حدی نقش روان‌کاو را ایفا می‌کند؛ کسی که می‌کوشد از میان واژگان و ساختار متن، ذهنیت و وضعیت روانی شخصیت‌ها را بازسازی کند. ترجمه زبان افسرده با سه چالش اساسی روبه‌روست: حفظ ساختار زبانی خاص متن، انتقال لحن به گونه‌ای که برای مخاطب فرهنگ مقصد قابل فهم باشد، و پرهیز از ساده‌سازی یا افراط در معنادهی که می‌تواند اصالت متن را مخدوش کند.

آنتوان برمن در این زمینه تأکید می‌کند که مترجم باید با «نامه متن» همراه شود، نه صرفاً با معنای سطحی آن؛ زیرا «ترجمه‌گر کسی است که تنش‌های درونی متن را درک کرده و در زبان دیگر آن‌ها را حفظ می‌کند» (Berman, 1999, p. 17). به عقیده او وفاداری به متن به معنای وفاداری به تفاوت، به بیگانگی و به پیچیدگی عاطفی آن است. این وظیفه، ترجمه را از سطح صرفاً زبان‌شناختی فراتر برده و به حوزه‌ای فرهنگی، روان‌شناختی و حتی هستی‌شناختی

می‌کشاند. از این منظر، ترجمه آثار اوئلبک نه تنها بازآفرینی سبک یک نویسنده، بلکه بازنمایی یک وضعیت انسانی است؛ مسئولیتی حساس و چندلایه که بر دوش هر مترجم ادبی نهاده شده است.

به‌طور مثال جمله «بودم، دیگر نبودم. زندگی واقعی بود» (۱۴) عمداً ساختاری گسسته و ناپیوسته دارد؛ به‌طوری‌که دو گزاره اول بی‌هیچ پیوندی کنار هم نشسته‌اند و جمله بعدی هم به‌ظاهر مستقل و بی‌ارتباط پیش می‌آید. این شکست‌های کوچک در پیوند جمله‌ها، فروپاشی انسجام ذهنی و تجربه وجودی شخصیت را بازتاب می‌دهد. در این متن، حتی مهم‌تر از خود واژه‌ها، فاصله میان آن‌هاست؛ جایی که معنا از هم می‌پاشد و سکوتی سنگین جای آن را می‌گیرد. ترجمه فارسی این جمله به‌درستی همان گسست و خلأ را بازتاب می‌دهد: جمله‌ها کوتاه‌اند، بی‌هیچ ابزار ربط، و همین ناپیوستگی ذهنی شخصیت را آشکار می‌کنند. اگر بخواهیم آن را روان‌تر کنیم - مثلاً با ساختاری شبیه «قبلاً بودم، بعد دیگر نبودم، اما زندگی همچنان واقعی بود» - در واقع شکاف اصلی را از میان برده‌ایم و به متنی پیوسته رسیده‌ایم؛ ساختاری که با زبان اوئلبک سازگار نیست؛ بنابراین در ترجمه باید این فاصله‌ها، این مکث‌ها و سکوت میان گزاره‌ها حفظ شود، چون معنای حقیقی درست در همین شکاف‌ها شکل می‌گیرد؛ شکاف‌هایی که از دل «زبان افسرده»ی اوئلبک برمی‌خیزند و باید با کمترین دخالت به فارسی منتقل شوند.

۵. نتیجه‌گیری

در آثار میشل اوئلبک، زبان هرگز صرفاً نقشی ابزاری برای روایت ندارد؛ بلکه خود به عنصری روان‌شناختی، فلسفی و فرهنگی بدل می‌شود، عنصری که نه تنها ذهنیت شخصیت‌ها را بازمی‌تاباند بلکه آن را بازآفرینی و تشدید می‌کند. آنچه در این پژوهش «زبان افسرده» نامیده شد، مجموعه‌ای از سازوکارهای زبانی است—جمله‌های کوتاه و بی‌تعلیق، واژگان خنثی و کم‌رمل، ریتمی کند و تکرارشونده، و لحنی سرد و بی‌عاطفه—که در کنار یکدیگر تجربه‌ای از فرسودگی و پوچی را در متن می‌سازند. این افسردگی نه محصول یک مضمون یا روایت خاص، بلکه نتیجه کارکرد خودِ زبان است؛ زبانی که سوژه را در وضعیتی از انفعال و خستگی مستمر قرار می‌دهد.

تحلیل سبک‌شناختی و روان‌کاوانه نشان داد که افسردگی در آثار اوئلبک تنها در سطح معنایی یا دغدغه‌های روایی حضور ندارد، بلکه در لایه‌های زیرساختی زبان تنیده شده است. نحو محدود و تکرارشونده، جمله‌بندی‌های ایستا، و واژگان برخاسته از فقدان، نه تنها حال‌وهوای روانی شخصیت‌ها را بازنمایی می‌کنند، بلکه همان حالت‌ها را در ذهن خواننده تولید می‌کنند. آثار اوئلبک از خلال سکوت‌ها و گسست‌هایش، ساختاری مشابه سازوکارهای مالیخولیا و افسردگی را در سطح زبان بازتولید می‌کند؛ همان ساختارهایی که کریستوا و گرین از آن به‌عنوان قطع پیوند با دیگری یاد می‌کنند. جهان اوئلبک جهانی است که در آن روایت کمتر حرکت می‌کند و بیشتر می‌ماند؛ جهانی که در آن زبان نه حامل هیجان، بلکه حامل خستگی است.

در چنین بستری، ترجمه متونی که به زبان افسرده نوشته شده‌اند، از دشوارترین تجربه‌های ترجمه ادبی محسوب می‌شود. مترجم باید از یک‌سو ریتم یکنواخت و لحن سرد متن اصلی را در زبانی منتقل کند که به‌طور طبیعی گرایش به موسیقی، تصویر و روانی دارد و از سوی دیگر، باید سکوت‌ها، خلأها و تکرارهایی را حفظ کند که بار اصلی معنا را حمل می‌کنند. چنان‌که ونوتی و برمن هشدار داده‌اند، هرگونه روان‌سازی یا زیباسازی ناخواسته می‌تواند تجربه وجودی متن را از بین ببرد. یافته‌های این پژوهش نیز تأیید کرد که ترجمه آثار اوئلبک، ترجمه یک ساختار عاطفی و روانی است؛ نه صرفاً ترجمه واژه‌ها.

تحلیل نمونه‌های واقعی نشان داد که بسیاری از ویژگی‌های زبان افسرده - مانند یکنواختی ریتم، واژگان ایستا - در فارسی قابل انتقال‌اند، اما برخی از لایه‌های عمیق‌تر، به‌ویژه جنبه‌های فلسفی و فرهنگی افسردگی اوئلبکی، تنها با راهبردهای جبرانی و انتخاب‌های آگاهانه مترجم قابل بازسازی‌اند. بدین معنا، ترجمه زبان افسرده ترجمه‌ای نسبی است: وابسته به حساسیت مترجم، به رویکرد نظری او و به توان او در درک سازوکارهای تولید افسردگی در متن.

نتایج این پژوهش بر ضرورت رویکردی میان‌رشته‌ای در مطالعات ترجمه تأکید می‌کند. فهم زبان افسرده اوئلبک تنها زمانی ممکن است که زبان‌شناسی، روان‌کاوی، سبک‌شناسی و نظریه‌های فرهنگی در کنار یکدیگر قرار گیرند. چنین نگاهی نه تنها تحلیل ادبی را غنی‌تر می‌سازد، بلکه مترجم را به سمت ترجمه‌هایی آگاهانه‌تر و نزدیک‌تر به تجربه روانی متن هدایت می‌کند. ترجمه

آثار اوئلبک، عبوری دشوار از مرزهای زبان، روان و فرهنگ است؛ مسیری که در آن مترجم باید هم تحلیل‌گر زبانی باشد، هم خواننده‌ای حساس و هم واسطه‌ای میان دو جهان. در نهایت می‌توان گفت آینده ترجمه ادبی بدون شناخت دقیق چنین ظرافت‌ها و پیچیدگی‌هایی قابل‌تصور نیست. زبان‌هایی مانند زبان افسرده اوئلبک حامل تجربه‌هایی ریشه‌دار از رنج، بیگانگی و فرسودگی‌اند و ترجمه آن‌ها تنها زمانی ممکن می‌شود که مترجم بتواند تا عمق لایه‌های عاطفی و وجودی متن نفوذ کند. دستاورد این پژوهش نیز در همین نکته نهفته است: نشان دادن اینکه زبان افسرده نه تنها قابل تحلیل، بلکه تا حد زیادی قابل انتقال است – به شرط آنکه مترجم سازوکارهای شکل‌گیری آن را بشناسد و به جای «زیباسازی» یا نرم کردن متن، همان حقیقت تلخ، خام و سرد را در زبان مقصد بازآفرینی کند.

یادداشت‌ها

۱. طهماسبی، شیما. (مرداد ۱۴۰۴). واقعیت رنج انسانی: خوانشی شوپنهاوری از آثار میشل اوئلبک. ارائه در چهاردهمین کنگره بین‌المللی زبان، ادبیات، تاریخ و تمدن، گرجستان.
۲. طهماسبی، شیما، و غفوری، علی رضا. (مرداد ۱۴۰۴). زوال معنا: بازنمایی نیهیلیسم در آثار میشل اوئلبک و رضا قاسمی. ارائه در بیست‌ودو مین کنگره بین‌المللی زبان، ادبیات، فرهنگ و مطالعات تاریخی، اسپانیا.

3. Tahmassebi, Sh. Et al. «Michel Houellebecq et l'humanité à l'agonie», Plume, Volume 19, N38, 2023 Page 561 to 587
4. Tahmassebi, Sh. Et al. «Les traces du bonheur Schopenhauerien dans l'œuvre de Michel Houellebecq», Recherches en Langue et Littérature Françaises, Vol. 18, No 33, Printemps & Été 2024, pp.107-125
5. Tahmassebi, Sh. Et al. «L'enfant perdu: la blessure originelle dans le mythe personnel de Houellebecq», Recherche en langue française, article accepté le août 2025.

۶. زنده‌بودی، مهران، و میرافضلی، محبوبه‌سادات. (۱۴۰۱). ترجمه‌شناسی، رشته‌ای میان‌رشته‌ای: از ترجمه‌ناپذیری شعر تا فلسفه ترجمه. پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه، دوره پنجم، شماره اول (پیاپی ۸)، بهار و تابستان.

۷. عباسی، علی، و عبائی، آندیا، و شریفی، سارا. (۱۴۰۴). «نمود زبان مادری در ترجمه به‌مثابه مواجهه با هویت و فرهنگ»، پژوهش‌های زبان و ترجمه فرانسه، دوره هشتم، شماره اول (پیاپی ۱۴)، شهرپور.

8. «Je marchai toute la nuit, puis le jour suivant, puis la nuit suivante, et une grande partie du troi sième jour. » *La possibilité d'une île*, P.468
9. «Le bonheur n'était pas un horizon possible. Le monde avait trahi. » *La possibilité d'une île*, P.485
10. «Il me restait peut-être soixante ans à vivre ; plus de vingt mille journées qui seraient identiques.» *La possibilité d'une île*, p.484
11. «et je ne ressentais rien d'autre qu'une légère sensation obscure et nutritive, » *La possibilité d'une île*, p.485
12. «Je ne ressentais plus la moindre ambition... il me semblait que j'étais vraiment fatigué. *La possibilité d'une île*, p.178-179
13. «Les journées rallongèrent... je ne regardais jamais la télévision... je ne lisais plus beaucoup... je n'eus l'idée d'y jeter un coup d'œil. » *La possibilité d'une île*, p.387
14. «J'étais, je n'étais plus. La vie était réelle. » *La possibilité d'une île*, P. 485

کتابنامه

- Baker, M. (2000). *In other words: A coursebook on translation*. London: Routledge.
- Bassnett, S., & Trivedi, H. (1999). *Post-colonial translation: Theory and practice*. London: Routledge.
- Berman, A. (1999). *La traduction et la lettre, ou L'auberge du lointain*. Paris: Seuil.
- Bloom, H. (1998). *How to read and why*. New York: Scribner.
- Freud, S. (1917). *Deuil et mélancolie*. In *Œuvres complètes de Freud: Psychanalyse* (Vol. XIV, pp. 261–280). Paris: Presses Universitaires de France
- Houellebecq, M. (1998). *Les particules élémentaires*. Paris: Flammarion.
- Houellebecq, M. (2005). *La possibilité d'une île*. Paris: Fayard.

- Jakobson, R. (1959). *On linguistic aspects of translation*. In R. A. Brower (Ed.), *On translation* (pp. 232). Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kristeva, J. (2009). *Khorshid-e siyāh: Afsordegi va mākhūliyā* [The Black Sun: Depression and Melancholia] (M. Parsa, Trans.). Tehran: Rokhdad-e No. (Original work published 1987)
- Lacan, J. (1966). *Écrits*. Paris: Seuil.
- Venuti, L. (1995). *The translator's invisibility: A history of translation*. London : Routledge.
- Williams, R. (2017). Une poétique de la neutralité : soumission, anomie et inertie dans la fiction de Michel Houellebecq. *Les colloques de Fabula*.
- Willging, J. (2024). Banal catastrophes and catastrophic banality in Michel Houellebecq's Plateforme. *Romance Studies*, 42(1–2), 60–73.